

کاروانی پیامند و در آنجا فرود آمدند و کسی بآی آوردن فرستادند  
 چون آنکس بر چاه رفت و دلو در چاه افکند خواست که بر کشند  
 کران بود و یوسف علیه السلام در آن دلو نشسته بود و دست  
 خود استوار کرده بود پس چون پاره بر کشید یوسف را دید  
 بر آن صفت چون ماه شب چهارده پس بانگ زد که پری از چاه  
 بر آمد پس یوسف گفت من آدمی ام مظلوم چون برادران <sup>یوسف</sup>  
 بدیدند دویدند و پیامند و نگاه میکردند نمی دیدند زیرا که الله  
 در چشم ایشان بود و از چشم ایشان پنهان کرده بود تا پری  
 آمد پس گفتند این غلام ماست که گریخته است یوسف <sup>علا بسلام</sup>  
 خواست تا بگوید که من غلام نیستم شمعون گفت بریان  
 غیری که اگر چیزی بگویی بگشتم پس هر چه ایشان میگفتند  
 یوسف می شنید و خاموش بود و چیزی نمیتوانست گفتن از  
 برادران قوله وَأَذَلُّهُ قَالُ يَا بُنَيَّ هَذَا  
غَلَامٌ وَأَسْرُوهُ بِيضَاعَةً پس آواز دادند و کاروانیان  
 شنیدند پیامند اما مهتر ایشان مالکین دگر بود و مورد

کاروان

کاروان سالار بود پیامد و پرسید برادران یوسف گفتند این  
 غلام ماست که چند روز است که گریخته است اکنون باز یافته ایم  
 اندر چاه اگر شما خواهید شما فروشیم پس مالکین دگر گفت  
 من نخواهم خریدن باین سبب که چیزی ندارم و دیگران نیز  
 نینخورند پس برادرانش هر چه میخوری ما می فروشیم پس مالک  
 بن دگر گفت سبب که با من است که بپای آن هیچ درم است  
 و سیم مصری بسیم کنعانی دو درم بگرم میشد چنانچه  
 درم باشد سه یعنی یک بتمردند و بفروختند قوله  
وَشَرَّوهُ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ مَعْلُومَةً و گانوا فیه من الزهاد  
 پس یوسف ایهای اندک بفروختند از آنکه در زمانه بودند  
 یعنی بخردند جایز خدای قوله وَكَا نَوَاقِصَ مِنَ الزَّهَادِ  
 پس این سخن بر سه وجه است یکی آنکه ظاهر تفسیر اقتضا  
 کند و یکی دیگر آنکه برادرانش نخواستند و یکی دیگر آن بود  
 خوندگان در وی ناهد بودند سؤال گویند که چرا یوسف  
 بر بندگی افتاد و در آنجا قوه است قوله وَأَلَّ أَنْهَ مِثْلَهُ